

(1) Sati مثنوی سوز و گذاز محمدرضا نوعی خبوشانی، از شاعران سده دهم هجری، در باب اجرای آین سقی^(۱) در هند است. بر طبق این آین، همسر مرد متوفا همراه او خود را به آتش می‌کشید. پیش از خودسوزی، او را آزمون می‌کردند که تا چه پایه در گفته و عمل خود صادق است. اگر صادق می‌بود و تردید نمی‌کرد، او را از خودسوزی منع می‌کردند؛ ولی اگر تردید می‌کرد، ازدواج او با دیگران حلال می‌شد. نوعی در مثنوی سوز و گذاز، خودسوزی همسری وفادار را پس از کشته شدن همسرش روایت کرده است. این مثنوی چندین بار در ایران کتاب‌آرایی شد. در میان دیوارنگاره‌های کاخ چهل‌ستون، صحنه‌ای هست که خودسوزی زنی را مطابق آین سقی نشان می‌دهد. گذشته از شهرت این داستان در ایران، در زمان شاه عباس دوم واقعه‌ای روی داد که این آین را با ماجراهی فتح قندهار پیوند داد. احتمالاً همین واقعه و اهمیت آن در دستگاه فرهنگی صفویه در آن زمان بود که موجب شد صحنه‌ای از آن را بر دیوار چهل‌ستون نقش کنند.

یعقوب آژند^۱

ققنوس‌وار در آتش

تفحصی در باب مثنوی سوز و گداز و دیوارنگاره‌ای در چهل‌ستون

۱. محمدرضا نوعی، فرزند محمود خبوشانی، از شاعران صحابنام سده دهم هجری است. پدر او، شیخ محمود، پیشه تجارت و سوداگری داشت و همواره بین هند و ایران و مالک عثمانی در رفت‌وآمد و دادوستد بود. محمدرضا در کودکی همراه با پدر به کاشان رفت و در این شهر به خدمت و صحبت محتشم کاشانی (ف ۹۹۶ق) رسید. مولانا محتشم متوجه طبع شاعرانه و استعداد جبلی او شد و به تربیت او در عالم شعر و شاعری پرداخت. از این‌رو «آنچه از طبع او سر می‌زد» مولانا محتشم اصلاح می‌کرد، تا آنجا که شعر «به اصلاح ممتاز می‌گردید». از توجه مولانا محتشم، نوعی را ترقی قام در کاشان روی غود و به «شگردی ایشان مشهور شد». مدتها را در کاشان گذراند و سپس به خراسان بازگشت.^۲

گفتنی است که نوعی یک بار هم همراه پدر عازم هند شد و به گجرات نزد خواجه ابوالقاسم سیری، که با او نسبت خوبی داشتند، رفت. خواجه که در گجرات صاحب خدم و حشم بود، پدر نوعی را به فراخور حال نواخت و یاری رساند و به ایران بازگرداند. پدر نوعی به مشهد رفت و در آنجا سکونت گردید و بقیه عمر را به عزلت گذراند و «از اکسیر ریاضت به مرتبه ولايت» رسید و در مشهد دار فانی را وداع گفت.^۳

نوعی پس از وفات پدر در طلب روزی عازم هند شد و در سال ۱۰۱۰ق به خدمت امیر میرزا یوسف‌خان رضوی مشهدی، که در دربار اکبرشاه گورکانی مقامی داشت، رسید و در لاهور و کشمیر از ملازمان این امیر شد. نوشتہ‌اند که نوعی علاوه بر شاعری، در سوارکاری و کمان‌داری هم چیره‌دست بود. او در سال ۱۰۱۳ق به درگاه شاهزاده دانیال، فرزند اکبرشاه، در برهانپور راه یافت.^۴ در ضمن، مداعی میرزا عبدالرحیم خان خانان (۹۶۴-۱۰۳۶ق) را هم رها نکرد و از صله‌های او همواره بسیار شد؛ چنان‌که به سبب سروdon ساقئی‌نامه که در مدح خان خانان است، «یک زنجیر فیل و ده‌هزار رویه و اسب عراقی و سرپایی خاصه سپهسالاری» دریافت کرد.^۵ به این سبب، رسمی قلندر (رسمی‌یزدی)، از شاعران دربار خان خانان، این نعمت‌یابی نوعی را با صله‌هایی برابر نهاد که امیرمعزی از سلطان سنج دریافت کرد و در ادبیات زبانزد است:



ت. ۱. صحنه‌ای از
مثنوی سوز و گداز
در دیوارنگاره حجره
زاویه جنوب شرقی
چهل‌ستون. عکس از
هدایت‌الله گلزاراد

۲. مثنوی سوز و گداز

از مثنویهای معروف نوعی، مثنوی سوز و گداز بر وزن خسرو و شیرین نظامی است، که قریب به پانصد بیت است. این مثنوی داستان جوانی است که در شب زفاف خود، با ساز و برگ سوداگری از بازاری می‌گذشت که ناگهان سقف بازار فروریخت و جوان را به خاک هلاک انداخت و عروس او را در سوگش به سوز و گداز. عروس در عشق جوان «پروندهوار بر آتش سوزان» زد و «تودهای خاکستر» شد.^۷ می‌گویند اکبرشاه دختر را از اجرای آین سَقَ و خودسوزی منع کرد و وعده مال و منال به او داد، اما دختر نپذیرفت. نوعی داستان این دختر را در عرض یک هفته سرود و به شاهزاده دانیال تقدیم کرد و در آن به

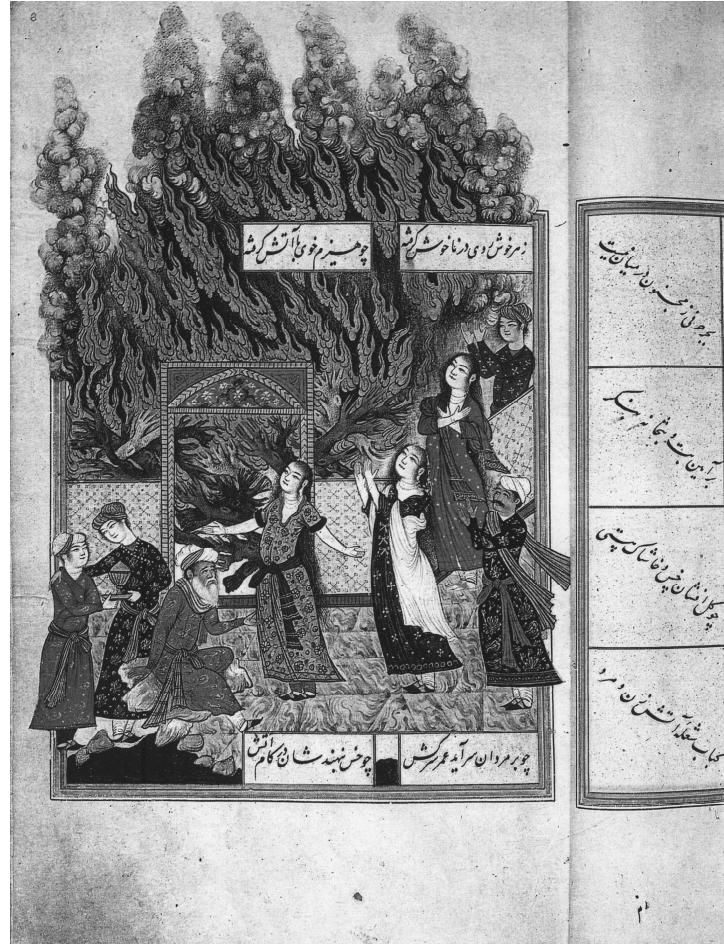
ز نعمت تو به نوعی رسید آن مایه
که یافت میرمعزی ز نعمت سنجر
ز گلبن املش صد چمن گل امید
شکفت تا که به مدح تو شد زبان آور^۸

نوعی بهغیر از خانخانان و شاهزاده دانیال، به مدح نورالدین جهانگیر (۱۰۳۷-۱۰۱۴ق) نیز پرداخت. او در سال ۱۰۱۹ق در ۴۹ سالگی در برهانپور چشم از جهان فرو بست. نوعی در سروden قصیده، غزل، ترجیع بند، رباعی، قطعه، و بالاتر از همه مثنوی دست داشت و با سروden ساقی‌نامه و مثنویهای دیگر چیرگی خود را در آن به ثبوت رساند.

دوم باز متعلق است به کتابخانه چستریتی در دابلین به شماره p.272 با دوازده نگاره، که عبدالرشید آن را کتابت کرده است.^۹ در یکی از نگاره‌های نسخه اول، شاهزاده دانیال سوار بر اسب، راه بر دختر بسته تا او را از خودسوزی بازدارد.^{۱۰} نسخه سوم این متنوی متعلق به کتابخانه ملی پاریس به شماره ۷۶۹ و کتابت ابوتراب (۹۸۸-۱۰۷۲ق)، از شاگردان میرعماد است. این نسخه پنج نگاره در بر دارد و ظاهراً نگارگر واحدی آن را اجرا کرده است، چون یکدستی سبک‌شناختی دارد. در آخرین نگاره، دختر جوان خود را به آتشی می‌اندازد که برای سوزاندن جسد شوهرش برپا شده است (ت.۳). این صحنه از مراسم سَقَى (مراسم خودسوزی عاشق به خاطر معشوق) در حضور شاهزاده دانیال انجام می‌شود که سوار بر اسب و انگشت حیرت بر دهان در سمت چپ فوقانی نگاره دیده می‌شود. او شاهد خودسوزی دختر است:

چنان از شوق دل بی تاب گردید
که از گرمیش آتش آب گردید

بعضی از این نگاره‌ها را به محمدشفیع، فرزند رضا عباسی، نسبت داده‌اند؛ اما با توجه به ویژگیهای سبک‌شناختی این نگاره‌ها که نشانی از سبک محمد شفیع را نمی‌توان در آنها مشاهده کرد، این انتساب منتفی است.^{۱۱}



۳. صحنه آیین سَقَى در دیوار نگاره چهل ستون
داستان متنوی سوز و گداز نوعی در یکی از وقایع تاریخی ایران نیز بدیل می‌یابد و عیناً تکرار می‌شود؛ متنها با هاله‌ای از معناهای دیگر در پیرامون آن. این اتفاق چندان فاصله‌ای هم با سروden متنوی سوز و گداز نوعی ندارد؛ یعنی فاصله‌ای تقریباً ۷۰ ساله با هم دارند. این واقعه کتاب آرایی متنوی سوز و گداز نوعی را نیز در روزگار شاه عباس دوم توجیه می‌کند و اینکه چرا هنرمندان نقاش خانه سلطنتی صفویان به کتاب آرایی این متنوی اقبال نشان می‌دهند، به طوری که امروزه سه نسخه متفاوت با کتابت و نگاره‌های متنوع از آن در عرض دهه ۱۰۶۰ در دست است.

ماجرای داستان به تصرف قندهار بوسیله سپاه شاه عباس دوم در سال ۱۰۸۵ق بر می‌گردد. یکی از وقایع تاریخی چشم‌گیر روزگار شاه عباس دوم تصرف قندهار به دست نیروهای ایران و بازپس‌گیری آن از نیروهای

ملامت خود پرداخت:

چو توفان محبت آتش افروخت
ذنی چون در هوای مرده‌ای سوخت
ترا نوعی ز مردی شرم بادا
وزین دون همی آزم بادا
که تنوف قدم بر جا فشردن
برای زنده جاوید مردن^{۱۲}

متنوی سوز و گداز نوعی در ایران چندین بار کتاب آرایی شد. علت این کتاب آرایی را بعداً متوجه خواهیم شد. امروزه سه نسخه از این متنوی مصور در دست است و هر سه نسخه در حدود دهه ۱۰۶۰ق، در زمان سلطنت شاه عباس دوم، کتاب آرایی شده است. دو تا از این نسخه‌ها در کتابخانه چستریتی^(۲) در دابلین نگهداری می‌شود؛ اولی به شماره 268 p. با ده نگاره که منسوب به محمدقاسم است و امروزه نگاره‌ها باشند با شماره 2839 در موزه بریتانیا نگهداری می‌شود (ت.۲)؛ نسخه

ت. ۱. ستایش آش،
سوز و گداز نوعی،
اصفهان، حدود ۱۰۶۰ق،
منسوب به محمدقاسم،
کتابخانه چستریتی،
دابلین

(2) Chester
beatty Library

گورکانیان هند است. هنگامی که بیست روز از محاصره قندهار بوسیله نیروهای ایرانی می‌گذشت، یکی از راجه‌ها و منصب‌داران پادشاه گورکانی هند به نام مطروdas، که جزو محاصره شدگان بود، جان به جان آفرین تسليم کرد و در گذشت. همسر او که «در وفاداری خود را طاق می‌دانست»، از جدایی وی بی‌تاب گردید و «از تاب آتش مهر، بهنوعی در سوز و گداز افتاد که پروانه‌صفت، زمان‌زمان در آتش فراق می‌ساخت و به باد دامن شوق، جهان‌جهان اخگر محبت به عزم سوختن خرم‌من هستی خود می‌افروخت».۱۲

این دل‌داده در حین «افروختن معنوی به فکر سوختن صوری» افتاد و تصمیم گرفت مراسم سقی را، که در مذهب هندوان رسمی باستان است، برگزار کند و خود را همراه همسرش به آتش کشد. از این‌رو، قامت «سهی‌اندام خود را با اقسام زیورآلات، زیب و زینت داد» و آماده انجام دادن مراسم شد. نعش شوهر خود را به آیین هندوان به همراه اقوام و اقرباً برداشت و به جانب آتشگاه روان شد. دولتخان، حاکم قندهار، چون از موقع اطلاع یافت، کوشید تا به «ازلال موعظه و نصیحت» او را از این کار بازدارد. شاری از صاحب‌منصبان هند نیز از روی گرمی و مهربانی تلاش می‌کردند او را از سوختن و واسختن منع کنند؛ اما «آن جان‌سوخته آتش غیرت همچنان خاموش

بود و حرف بر زبان نمی‌راند». دولتخان و ملازمان او چون چنین دیدند، اعلام کردند که تا «جرئت تو را در بوته کوزه امتحان به گداز نیاوریم»، حال است که اجازه چنین کاری به تو بدھیم. هدف دولتخان و ملازمان او از این کار سنجیدن میزان اراده او بود که آیا در حین کار تردید روا خواهد داشت یا نه؛ چون هندوان را اعتقاد بر این بود که اگر وی تردید روا دارد و شقّ اول، یعنی عشق همسر، را بر خود حرام سازد، حلال حلال خواران گردد.

همسر مطروdas از برای امتحان، موادی برای طبخ حلوا خواست و در حضور آن جماعت، حلوا‌ی مهیا کرد، «از ابتدای تا انتها، دست در میان دیگ گذاشته، به هیچ پایی صبر و طاقت‌ش از دست نرفت. لیکن پنجه شاخ نبات ساعدش از حرارت آتش آب شد» و حلوا دست‌پخت خود را بین مردم تقسیم کرد و به سمت مقصد روان شد. دولتخان و ملازمان او هنگامی که متوجه شدند که زن فسخ عزیت نخواهد کرد، جملگی به اجرای مراسم سقی



ت. ۲. صحنه‌ای از مثنوی سوز و گداز نوعی، اصفهان، ۱۰۶۹، پاریس، کتابخانه ملی

راضی شدند.^{۱۳}

زن در طی راه زیب و زینت را از خود دور می‌کرد و آنها را به طرف مردم می‌انداخت. هنگامی که به مقصد رسیدند، «سر شوهر را به کنار گرفته، اقوام و اقرباً از اطراف و جوانب او درآمدند و هیزم بسیار بر بالای زنده و مرده گذاشتند و از چهار طرف آتش زدند».۱۴ هندوان راجپوت را عقیده بر آن بود که شخص خودسوز «هر حرفی که در آن حال که اضطرار و اضطرابِ قام دارد» بر زبان راند، خالی از اصل نیست و حتماً اتفاق خواهد افتاد.^{۱۵}

از این‌رو، دولتخان شخصی را بالای سر او فرستاد و از او پرسید که آیا از طرف پادشاه هندوستان مددی به محصوران قندهار خواهد رسید یا نه و سپاه قزلباش مأیوس عازم دیار ایران خواهند شد، یا این قضیه منعکس خواهد بود. زن در جواب گفت: «مدد پادشاه جیو به داد شما نمی‌رسد و سپاه نصرت‌پناه قهرمان ایران‌زمین بعد از چهل روز قلعه را متصرف می‌شوند. و از واقعات کلی که

قریبی، ملا عبدالنبي. تذکرہ میخانہ، چاپ احمد گلچین معانی، تهران، اقبال، ۱۳۶۳.

خوافی، میرزا عبدالرزاق. بہارستان سخن، مدراس، ۱۹۵۸.

شاملو، ولی قلی. *قصص الحاقانی*، چاپ سیدحسن سادات ناصری، تهران، وزارت فرهنگ و ارشاد اسلامی، ۱۳۷۱، ج. ۱.

Robinson, W. B. *A Descriptive Catalogue of the Persian Paintings in the Bodleian Library*, Oxford, 1958.

Titley, Norah. *Persian Miniature Painting*, London, The British Library, 1983.

پی‌نوشتها

۱. استاد پردازی هنری‌های زیبایی دانشگاه تهران و عضو گروه پژوهشی تاریخ هنر فرهنگستان هنر.
۲. ملا عبدالباقي نهادنی، مادر رحیمی، ج. ۳، ص. ۶۳۵.
۳. ملا عبدالنبي قربی، تذکرہ میخانہ، ص. ۲۵۸.
۴. امین‌احمد رازی، هفت اقلیم، ج. ۲، ص. ۸۴۳.
۵. ملا عبدالباقي نهادنی، همان، ج. ۳، ص. ۶۳۷.
۶. همان‌جا.
۷. میرزا عبدالرزاق خوافی، بہارستان سخن، ص. ۴۳۷.
۸. ذبیح‌الله صفا، تاریخ ادبیات در ایران، ج. ۵، بخش دوم، ص. ۸۹۱.
9. W. B. Robinson, *A Descriptive Catalogue of The Persian Paintings in The Bodleian Library*, p.161.
10. Norah Titley, *Persian Miniature Painting*, p.122.
۱۱. فرانسیس ریشار، جلوه‌های هنر پارسی، ص. ۲۲۰.
۱۲. ولی قلی شاملو، *قصص الحاقانی*، ج. ۱، ص. ۳۷۲.
۱۳. همان، ج. ۱، ص. ۳۷۴.
۱۴. همان‌جا.
۱۵. همان، ج. ۱، ص. ۳۷۵.
۱۶. همان‌جا.
۱۷. همان، ج. ۱، ص. ۳۷۶.
۱۸. همان، ج. ۱، ص. ۳۷۶-۳۷۷.

در بلاد هند روی خواهد نمود آن است که بعد از یازده سال، فتوی عظیم در هندوستان خواهد شد.^{۱۶} زن دیگر نتوانست بیش از این به سخن خود ادامه دهد و «جلاد تندخوی آتش کار آن جان سوخته افروخته را پاک ساخت».^{۱۷} پس از وقوع این واقعه، فرستاده دولتخان شنیده‌ها را به او رساند و دولتخان و ملازمان او از کار افتادند و هر یک به فکر کار خویش شدند و گفته‌های زن پس از چهل روز تحقق یافت و سپاه ایران وارد قندهار گردید.

گفتنی است که در دیوارنگاره‌های حجره زاویه جنوب شرقی در کاخ چهل ستون، مجلسی از خودسوزی زنی در میان شعله‌های آتش هست که ظاهراً منوط به این واقعه است. واقعه گرچه از زبان زنی در جبهه دشمن ابراز می‌شود، پیروزی سپاه ایران را نوید می‌دهد. از این‌رو، شاه عباس دوم به پاس قدردانی از او دستور داد واقعه خودسوزی او را بر دیوار چهل ستون تصویر کنند تا حماسه این زن دلیر جاودانه گردد. ضمناً به دستور شاه، مثنوی سوز و گلزار نوعی را کتاب آرایی کردن، تا شباهت آن به واقعه یادشده موجب تداوم خاطره گردد.

ولی قلی شاملو از مشابهت این واقعه با داستان مثنوی سوز و گلزار نوعی اطلاع داشته است. از این‌رو، در پایان ماجرا ضمن اشاره به شباهتهای این دو واقعه، آن را به سلک مثنوی کشیده و قامی ماجرا را به زبان شعر درآورده است.^{۱۸}

سندروار در آتش درافتاد
ز قید زندگی گردید آزاد
جال آفتابی مهوشی شد
گل زیبای حسنش آتشی شد
چو شد تسلیم آن سرگرم محنت
صدرا برخاست از آتش که رحمت □

کتاب‌نامه

رازی، امین‌احمد. هفت اقلیم، چاپ سیدمحمد رضا طاهری، تهران، سروش، ۱۳۷۸، ج. ۲.

ریشار، فرانسیس. جلوه‌های هنر پارسی، ترجمه ع. روح‌بخشان، تهران، وزارت فرهنگ و ارشاد اسلامی، ۱۳۸۳.

صفا، ذبیح‌الله. تاریخ ادبیات در ایران، تهران، فردوسی، ۱۳۶۴، ج. ۵، بخش دوم.

نهادنی، ملا عبدالباقي. مادر رحیمی، کلکته، ۱۹۲۴-۱۹۳۱، ج. ۳.